

استفاده از ابژه در روانکاوی

دیگری از منظر روابط ابژه

تألیف

دیوید ای. شارف

جیل سویچ شارف

جیمز پولتون

کارل بنینی

کارولین سهون

نانسی باکالار

ران آویرام

خوان توبرت اوکلاندر

ترجمه

زهرا امیدبخش

با مقدمه مؤلف برای ترجمه فارسی

دیوید ای. شارف



«دیوید شارف با گردآوری و ویرایش این اثر خارق العاده خدمت بسیار بزرگی به حیطه تخصصی ما کرده است. هر یک از مقالات اصیل و آگاهی بخش این کتاب به درک و فهم ما درباره کاربردهای مختلف ابژه می افزاید، موضوعی که حائز اهمیت فراوانی است اما در پیشینه پژوهش مورد کم توجهی قرار گرفته است. این اثر برجسته نه تنها این کمبود را جبران می کند بلکه تجربه آموزشی ارزشمندی برای دانشجویان و دیگر متخصصان فراهم می کند. این کتابی است که باید در کتابخانه تمام درمانگران روانکاوانه یافت شود.»

– **تئودور جیکوینز**، روان پزشک، عضو انجمن روان کاوی نیویورک،
نویسنده کتاب / استفاده از خویشتن و حرفه ممکن

«این کتاب بسیار اصیل به طور وسیعی مطالعه شیوه های گوناگونی را که ممکن است از طریق آنها از ابژه ها استفاده کنیم و به همین سبب از آنها سوءاستفاده کنیم یا توسط آنها مورد سوءاستفاده واقع شویم بسط می دهد. تعاملات مخرب بین ابژه های قدرتمند درونی و بیرونی مورد بررسی قرار می گیرند و همواره تمایز دقیق بین مسائل ادیپال و پیش ادیپال موشکافانه مورد مشاهده قرار می گیرند. اینجا یک کار روانکاوانه عمیق و تکان دهنده صورت گرفته است. آماده باشید که قرار است شگفت زده شوید و بیاموزید!»

– **آن آلوارز**، دارای مدرک دکتری تخصصی، کارشناس ارشد مشاوره.
مشاور کودک و نوجوان. روان درمانگر، نویسنده کتاب همراه زنله
و قلب متفکر

استفاده از ابژه در روانکاوی

این مجموعه خارق العاده از مقاله کلاسیک وینیکات به عنوان نقطه شروع استفاده می کند و به دیدگاه های روانکاوانه بالینی و نظری متعددی حول محور برقراری ارتباط با «ابژه» می پردازد. هر یک از نویسندگان از زاویه دید متفاوتی به موضوع می پردازد و بحث معطوف به استفاده بیماران از ابژه در زندگی های درونی و بیرونی شان، استفاده کردن آنها از درمانگر و استفاده کردن درمانگر از آنها می شود.

استفاده از ابژه ها هم یک پدیده طبیعی و هم نشانگری برای نوعی مشکل شخصی و یا حتی آسیب شناسی روانی است که من آن را در کار بالینی تجربه کرده ام. این طبیعی است که افراد ابژه های درونی ای داشته باشند، ابژه های درونی ای که بسیار به آنها بها می دهند و به جنبه هایی از زندگی شان به گونه ای معنا می دهند که به شکل دیگری نمی توانستند آن را تجربه کنند. اما این زمانی مشکل زا می شود که افراد تقریباً فقط درون دیگرانی زندگی می کنند که دنیای درونی آنها را شکل می دهند و اغلب به این احساس می انجامد که نمی توانند خوشحال باشند مگر اینکه ابژه های درونی شان تغییر کنند.

کتاب *استفاده از ابژه در روانکاوی* با بررسی اهمیت ابژه ها بین بیماران بزرگسال و خردسال، گروه ها و گروه-ابژه ها و کاوش مقصود فروید از مفهوم استفاده از ابژه ها، هم برای روانکاو و روان درمانگران و هم برای فراگیرانی که در جستجوی پاسخ به سؤالات نظری مهم هستند، شایان توجه فراوان خواهد بود.

دیوید ای. شارف، روان پزشک، هم بنیان گذار و همچنین رئیس بازنشسته هیئت مدیره موسسه بین المللی روان درمانی، رئیس کمیته انجمن بین المللی روانکاوی زوج و خانواده و سردبیر نشریه *روانکاوی و روان درمانی* در چین است.

فهرست

پدیدآوردندگان.....	۹
پیش‌گفتار دیوید شارف بر نسخهٔ فارسی «استفاده از ابژه در روانکاوی».....	۱۳
مقدمه: چگونه از دیگران استفاده می‌کنیم؟.....	۱۷
۱ زندگی درون ابژه.....	۲۱
۲ ابژه (در زندگی بیمارانمان) چه نقشی دارد؟.....	۴۲
۳ رؤیا دیدن، جستجوی مجدد و سوگواری برای ابژه‌های از دست‌رفته: مطالعهٔ موردی ۶۵	
۴ خلق رابطه‌ای جدید در روانکاوی کودک: بازنگری در ایده‌های نظری ابژه‌های تحولی و انتقال.....	۸۴
۵ روانکاوی پایان‌ناپذیر: خویشتن روانکاو به‌مثابهٔ ابژه‌ای برای بیمار.....	۱۲۱
۶ آیا یک گروه خودی می‌تواند ابژهٔ درونی باشد؟ نمونه‌ای از یک سازهٔ جدید.....	۱۵۴
۷ ماورای سوژه و ابژه، یا چرا مورد استفاده قرار دادن ابژه ایدهٔ خوبی نیست؟.....	۱۷۳
۸ استفاده از ابژه: تأملات شخصی و بالینی.....	۱۹۸
سخن آخر.....	۲۱۷
واژه‌نامهٔ انگلیسی به فارسی.....	۲۱۹
واژه‌نامهٔ فارسی به انگلیسی.....	۲۲۱

پدیدآورندگان

ران بی. آویرام: او دارای مدرک دکتری تخصصی و استادیار مدعو دانشگاه یشیوا در بخش تحصیلات تکمیلی دانشکده روانشناسی فرکاف است. او نویسنده کتاب *ریشه‌های بین فردی تعصب است: همسویی روانکاوی و روانشناسی اجتماعی* شناختی. او در نیویورک به کار بالینی مشغول است. ronaviram@msn.com

کارل بگینی: او دارای مدرک مددکاری بالینی و کارشناسی رشد کودک است. وی بنیان‌گذار و عضو هیئت علمی پیش‌کسوت در مؤسسه بین‌المللی روان‌درمانی، عضو هیئت علمی در مؤسسه فوق‌تکمیلی روانکاوی گوردون درنر و مؤسسه آموزشی سلامت روان است. او نویسنده کتاب *نگه‌داری زوج‌ها در درمان (کار سطحی تا عمیق)* است و همچنین در پورت واشنگتن، نیویورک به کار بالینی مشغول است. edre54@aol.com

نانسی ال. باکالار: او روان‌پزشک و فارغ‌التحصیل مؤسسه بین‌المللی روانکاوی (IIPT) است که در آنجا روانکاوی ناظر و عضو هیئت علمی آموزش دهنده است. او همچنین عضو هیئت علمی مؤسسه روانکاوی دنور است. او به مدت ده سال در برنامه نظارت روی نوزادان در مؤسسه بین‌المللی روان‌درمانی، (IPI) شرکت و تدریس کرد. او عضو ممتاز انجمن روان‌پزشکی آمریکا است و کار بالینی‌اش در حوزه روانکاوی و روان‌درمانی پویایی فردی، زوجی و خانواده‌درمانی به‌صورت حضوری و همچنین از طریق ویدئوکنفرانس در حومه دنور، کولورادو است. nlbakalar@comcast.net

جیمز ال. پولتون: روانشناس دارای مدرک دکتری تخصصی است که در شهر سالت لیک، یوتا مشغول به کار بالینی است و استادیار وابسته به بخش روانشناسی در

دانشگاه یوتا و عضو ملی هیئت علمی موسسه بین‌المللی روان‌درمانی است. او مقالات و کتب متعددی در زمینه نظریه و درمان روانکاوانه نوشته است و نویسنده کتاب *روابط ابژه و رویکرد ارتباطی در زوج درمانی: در جستجوی مکتب میانه* و همچنین نویسنده همکار در کتاب *درونی‌سازی: ریشه و شکل‌گیری واقعیت درونی* است. jloulton@mac.com

دیوید ای. شارف: روان‌پزشک و رئیس بازنشسته هیئت مدیره، هم‌بنیان‌گذار و مدیر سابق موسسه بین‌المللی روان‌درمانی، رئیس کمیته انجمن روانکاوانه در حوزه روانکاوی خانواده و زوج، پروفیسور بالینی روان‌پزشکی در بخش خدمات یکپارچه و علوم سلامت در دانشگاه جرج‌تاون، روانکاو ناظر در موسسه بین‌المللی آموزش روانکاوی، روانکاو آموزش‌دهنده در مؤسسه روانکاوی واشنگتن، عضو افتخاری روابط تاویستاک در لندن، رئیس سابق انجمن سکس‌پژوهان، مشاوران و روان‌درمانگران آمریکا و نائب‌رئیس انجمن بین‌المللی روانکاوی زوج و خانواده است. او روانکاو کودک و بزرگسال است که در چوی‌چیس واقع در مری‌لند، به کار بالینی با کودکان، بزرگسالان، زوجها و خانواده‌ها مشغول است. او نویسنده و ویراستار بیش از ۳۰ جلد کتاب است و آثار بنیادی‌ای در زمینه درمان روانکاوانه خانواده، زوج و فرد، کارهای رونالد فریرن و انریکه پیچون ریویر، مشکلات جنسی و آموزش خلاقانه روان‌درمانگران و روانکاوان از خود به جای گذاشته است. نوآوری‌های اخیر او شامل تدوین برنامه‌های آموزشی در چین و روسیه می‌شود، او برنامه‌های آموزشی خلاقانه‌ای برای دانشجویان در سراسر چین تدوین کرده است. به همین دلیل او بنیان‌گذار مجله‌ای اختصاصی در رابطه با حوزه نوپای روانکاوی در چین به نام *روانکاوی و روان‌درمانی در چین* است. او به‌عنوان رئیس کمیته انجمن بین‌المللی روانکاوی زوج و خانواده همراه با اعضای گروه جلسات کمیته و کنگره‌های بین‌المللی‌ای برای مطالعات بیشتر در حوزه روانکاوی خانواده و زوج در سراسر دنیا ترتیب داده است.

davidscharff@theipi.org

جیل سویج شارف: روانکاو سرشناس بین‌المللی در حوزه کودکان و بزرگسالان،

زوج‌ها و خانواده‌ها است. او هم‌بنیان‌گذار و یکی از مدیران سابق مؤسسه بین‌المللی روان‌درمانی است. او مدیر بنیان‌گذار مؤسسه بین‌المللی آموزش روانکاوی و برنامه آموزش روانکاوی در مؤسسه بین‌المللی روان‌درمانی بود که در آنجا نیز یک برنامه آموزشی سوپرویزن روانکاوانه، درمان کودک و دوره آموزشی درمان روانکاوانه کودک راه‌اندازی کرد. او روانکاو آموزش‌دهنده در مرکز روانکاوی واشنگتن و پروفیسور بالینی روان‌پزشکی در دانشگاه جرج تاون است. کار بالینی او در چوی‌چیس واقع در مری‌لند است. او نویسنده کتاب *هماندسازی فرافکنانه و درون‌فکنانه و استفاده از خویشتن درمانگر* (۱۹۹۲) و نویسنده مشترک پیش‌کسوت همراه با دیوید شارف در کتاب *مبانی روابط ابژه: ویرایش دوم* (۲۰۰۵)، *تنظیم ابزار درمانی: یادگیری هیجانی روان‌درمانی* (۲۰۰۰)، *درمان روابط ابژه فردی* (۱۹۹۸) و *درمان روابط ابژه و ترومای جنسی و جسمی* (۱۹۹۶) است. او با همکاری دیوید شارف، به‌عنوان نویسنده پیش‌کسوت کتاب‌های متعددی در زمینه روابط ابژه نوشته است: *خانواده‌درمانی مبتنی بر روابط ابژه* (۱۹۸۷)، *زوج‌درمانی مبتنی بر روابط ابژه* (۱۹۹۱) و *ناهشیار بین‌فردی* (۲۰۱۲). او ویراستار همکار با دیوید شارف در مجموعه‌ای از کتاب‌خانه روابط ابژه جیسون آرونسون (اکنون واقع در رومن و لیتل فیلد) و ویراستار مجموعه کتاب‌خانه تکنولوژی و سلامت روان در روت لیج است. او چهار کتاب در مجموعه آنالاین روانکاوی را ویراستاری کرده است (روت لیج، ۲۰۱۳، ۲۰۱۵، ۲۰۱۷ و ۲۰۱۹).

jillscharff@theipi.org

کارولین سهون: روان‌پزشک، مدیر و ناظر بالینی مؤسسه بین‌المللی آموزش روانکاوی در مؤسسه بین‌المللی روان‌درمانی، عضو هیئت علمی آموزش‌دهنده و ناظر بالینی در برنامه‌های آموزشی روان‌درمانی کودک و بزرگسال، استادیار بالینی روان‌پزشکی در دانشگاه جرج تاون است. او در بتسدا واقع در مری‌لند به‌عنوان روانکاو کودک و بزرگسال و روان‌پزشک به کار بالینی مشغول است. او نویسنده مقالات و کتبی در زمینه درمان روابط ابژه فردی، زوج و خانواده است.

carolinsehon@gmail.com

خوان توبرت اوکلاندر: روان‌پزشک و همچنین دارای مدرک دکتری تخصصی است،

او روانکاو و همچنین تحلیل‌گر گروهی است که در مکزیکوسیتی به کار مشغول است. او عضو ممتاز انجمن روانکاوی آرژانتین و انجمن بین‌المللی روانکاوی، عضو افتخاری انجمن بین‌المللی گروه‌کاوی، عضو بنیان‌گذار انجمن بین‌المللی نظریه‌میدان‌ها و عضو انجمن بین‌المللی روانکاوی و روان‌درمانی ارتباطی است. او استاد مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه ماریستا واقع در ماریدا در درس روان‌درمانی روانکاوانه است. او نویسنده مقالات و کتب متعددی به زبان‌های اسپانیایی، انگلیسی، ایتالیایی، فرانسوی، پرتغالی، چکی و عبری است. او با رینا هرناندز توبرت کتاب‌های مشترکی به نام *گروه‌های عملیاتی: رویکرد آمریکای لاتینی به گروه‌کاوی* (جسیکا کینگزلی، ۲۰۰۴) و *نظریه درمان روانکاوانه: یک رویکرد ارتباطی فرایندی* (کارناک، ۲۰۱۳) و یکی و بسیاری: *روانکاوی ارتباطی و گروه‌کاوی* (لندن: کارناک، ۲۰۱۴) دارد و نیز کتاب‌های مختلفی به زبان اسپانیایی نوشته است.

jubertoklander@gmail.com

پیش‌گفتار دیوید شارف بر نسخه فارسی «استفاده از ابژه در روانکاوی»

نگارش پیش‌گفتاری برای نسخه فارسی این کتاب که من آن را سازمان‌دهی و ویرایش کردم، برایم بسیار مسرت‌بخش است. اندیشیدن به این امر که با لطف زهرا امیدبخش میسر شد، مرا قادر به آن ساخت که به جنبه‌های جدیدی از مفاهیم برشمرده در فصول این کتاب دقت کنم. در ادامه به این موضوع بازخواهم گشت اما ابتدا به شرح تاریخی‌ای از خاستگاه این کتاب می‌پردازم.

علاقه من به این موضوع از تأمل دربارهٔ جملهٔ تناقض‌آمیز وینیکات در کتاب بازی کردن و واقعیت آغاز شد، او در آن کتاب نوشته بود که ارتباط با ابژه بر استفاده از ابژه تقدم دارد. من از لحاظ منطقی و معناشناختی تصور می‌کردم که استفادهٔ تقریباً غیرارادی و بازتاب‌وار از مادر توسط نوزاد و کودک نوپا بیشتر امری خودکار باشد و کمتر امری مرتبط با تحول ذهنی آگاه - ارتباط سابجکتیو باشد. اما وینیکات اغلب چنین می‌کرد: امور را برخلاف آنچه دیگران می‌اندیشیدند، صورت‌بندی می‌کرد و به این نحو ما را به اندیشیدن از چشم‌انداز اصول اولیه وامی‌داشت. او برحسب عادت معما طرح می‌کرد تا اهمیت امور مبهم و رازآلود را در زندگی سابجکتیو و در نظریه آشکار سازد.

از همین رو، من شروع به مطالعهٔ این موضوع کردم. البته یکی از بیماران من نیز نقش قابل توجهی در این زمینه داشت زیرا به نظر می‌رسید که او صرفاً درون دیگران زندگی می‌کرد، او درون ابژه‌های درونی زندگی می‌کرد و اصرار داشت که تنها زمانی می‌تواند تغییر کند که افراد دیگر در زندگی‌اش تغییر کنند - یعنی ابتدا «دیگری» باید تغییر می‌کرد. من در فصل خودم، به شرح نمونه‌هایی پرداخته‌ام که به من کمک کردند این امر را درک کنم اما طبعاً این امر از زمان انتشار این کتاب، همچنان در کار

روانکاوی و روان‌درمانی من به چشم می‌خورد. برای مثال، مردی در روانکاوی که دائم پافشاری می‌کند که هیچ زنی قابل اعتماد نیست، و علی‌رغم اینکه من یک مرد هستم، منشأ این بی‌اعتمادی را در مواجهات خویش با من نیز تأیید می‌کند. سرانجام آشکار می‌شود که تنها زنان غیرقابل اعتماد نیستند: به هیچ فردی در رابطه‌ای نزدیک (همچون روانکاوی) نمی‌توان اعتماد کرد. او هر چه به من نزدیک‌تر می‌شود، بیشتر در پوسته دفاعی خود فرو می‌رود زیرا می‌ترسد من از این اعتماد فزاینده استفاده کنم و به او خیانت کنم.

این مورد، که برآمده از تجربه و کاوش انتقال روانکاوانه منفی است، در تجربه روزمره کار در حوزه روان‌درمانی روانکاوانه بسیار شایع است. ما در چنین شرایطی محتویات ارزشمند مربوط به انتقال منفی را کاوش می‌کنیم و انتقال موقعیتی پایدار و امن کمک می‌کند تا بیماران به قدر کافی به ما اعتماد کنند تا روابط ابژه بسیار دردناک و سرشار از بی‌اعتمادی و نفرت خود را که هر روز با آن زندگی می‌کنند به آغوش روان‌درمانی بیاورند تا ظرفیتی برای زندگی‌ای غنی‌تر و عاشقانه‌تر در آنها شکل بگیرد. مثال‌هایی از این نوع استفاده از روان‌درمانگر/روانکاو حتی از آغاز دوران کار فروید نیز قابل رویت است، مانند زمانی که دورا، بیمار فروید، به او گفت که نمی‌تواند در روابط صمیمانه به هیچ‌کس از جمله خود فروید اعتماد کند. این اتفاق در ابتدای شکل‌گیری ارتباط آنها رخ داد به گونه‌ای که دورا زمانی که درباره چیرگی بی‌اعتمادی بر زندگی‌اش سخن گفت، دیگر نمی‌توانست اعتماد کند و با او [در روانکاوی] بماند. اما این اتفاق ماه‌ها پیش از آن رخ داد که فروید برای اولین بار در تاریخ روانکاوی واقعاً - با کشف/ابداع - پدیده انتقال به آن پی ببرد. و این حتی بسیار قبل‌تر از آن بود که نویسندگان روانکاوانه به ضرورت شکل‌گیری یک رابطه امن دربرگیرنده و قابل اعتماد پی ببرند و این امر خیلی زود توسط مفهوم «اتحاد درمانی» به تصویر کشیده شد. شکل‌گیری اتحاد درمانی ضروری است تا بیماران بتوانند با حس امنیت، درد شدید منفی و پرخاشگرانه نگه‌داشته‌شده از روابط ابژه درونی را به نحوی ابراز کنند که درمان بتواند از مهلکه زنده بیرون بیاورد.

در توصیف استفاده از ابژه در روانکاوی، نمی‌توانم در اینجا به طیف گسترده‌تری از شیوه‌هایی پردازم که افراد، به‌خصوص بیمارانمان، از ابژه‌های درونی و افراد

زندگی‌شان استفاده می‌کنند. برای مطالعه بیشتر این موضوع شما را به مقالات ارزشمند گردآوری شده در این کتاب ارجاع می‌دهم.

مایه افتخار و خوشحالی من است که این مجموعه شایسته ترجمه به فارسی دانسته شده است و به آسانی در اختیار همکاران ایرانی ارجمندم قرار خواهد گرفت. امید دارم که در آینده مشترک بین ما تبادلات علمی بیشتری صورت گیرد، آینده‌ای که با «استفاده از یکدیگر» به شکوفایی و رشد مشترک دست یابیم.

دیوید شارف، MD

واشنگتن دی سی

۲۴ سپتامبر، ۲۰۲۴

مقدمه

چگونه از دیگران استفاده می‌کنیم؟

دیوید ای. شارف

این سؤال که چگونه با افراد مهم زندگی‌مان ارتباط برقرار می‌کنیم، با این سؤال که چگونه از آنها استفاده می‌کنیم متفاوت است. وینیکات این گونه نوشته است که ارتباط با ابژه بر استفاده از ابژه تقدم دارد، این جمله چنان ضدنقیض به نظر می‌رسید که وقتی اندکی پس از انتشار بازی کردن و واقعیت آن را خواندم، برای سال‌ها ذهن مرا به خود مشغول کرد.

من وینیکات را ملاقات نکردم اگرچه یکی از سال‌ها برنامه داشتم آخر هفته به لندن بیایم تا فرصت آن را داشته باشم که به طور مستقیم از او و جان بالبی چیزهایی بیاموزم. وینیکات کمی پیش از آنکه من به آنجا برسم، فوت کرده بود. با وجود این، افراد دیگری آنجا بودند که به کار او علاقه مند بودند و او را به خوبی می‌شناختند و من توانستم با آنها تعامل کنم و از آنها یاد بگیرم. تمام بزرگان روانکاوی بریتانیا آنجا بودند که از میان آنها می‌توان به کلاین، فربرن، بالبی و بیون اشاره کرد. در بین این گروه از افراد، بالبی در آن هنگام داشت پژوهش برجسته سه جلدی خود را به نام دلبستگی و فقدان به نگارش در می‌آورد و حضور پررنگی در کلینیک تاویستاک داشت. معماهایی در کار هر کدام از این افراد نهفته بود. فربرن و بالبی از همه منطقی‌تر و منسجم‌تر به نظر می‌رسیدند، کلاین پرشور بود اما به سختی می‌شد از کار او سر درآورد. بیون در آن زمان هنوز از نظر استادان من در لندن در زمره طلایه داران قرار نداشت اما چند سال بعد که از کالیفرنیا به لندن بازگشت و به طور مستقیم به آنها آموزش داد، اوضاع تغییر کرد. بنابراین بعدها، من توانستم از کسانی که او خودش آنها را آموزش داده بود،

بیموزم و این زمانی اتفاق افتاد که آنها به واشنگتن دی سی آمدند تا با من و همکارانم کار کنند.

مکاتب فکری دیگری نیز درباره اینکه چگونه از دیگران استفاده می‌کنیم وجود دارند. مکاتب ارتباطی و میان‌ذهنیتی در آمریکا سهم عمده‌ای در ایده‌های ما درباره فرایندهای ناهشیار مشترک داشته‌اند و در جنوب آمریکا، از پیچون ریویر گرفته تا کارهای روانکاوان برجسته‌ای مثل خوزه بلگر، ایزودورو برنشتاین، جنین پوجت، خولیو مورنو و گسترش آن در اروپا توسط رنه کائس و آنتونیو فروو و ایده‌های مربوط به پیوندهای متقابل (یا وینکولور) بین افراد اخیراً آشکارا در گفتمان روانکاوانه به زبان انگلیسی به چشم می‌خورد.

من در ایالات متحده آمریکا افتخار آن را داشتم که از تئودور جیکوبز بیموزم، مقالات و سخنرانی‌های برجسته او که در کتابش به نام *استفاده از خویشتن* چاپ شده‌اند، به کاوش شیوه‌هایی پرداخته‌اند که انتقال متقابل و تجارب ذهنیتی با بیماران کار ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند. ایده نوشتن این کتاب زمانی به ذهنم خطور کرد که داشتم به کار او می‌اندیشیدم. من «استفاده از ابژه» را نقطه مقابل مفهوم «استفاده از خویشتن» از منظر جیکوبز می‌دانم، اگرچه این دو مفهوم هم‌پوشانی دارند و بسیار درهم می‌آمیزند.

هرکدام از این نظریه‌پردازان/بالینگران مرا آگاه ساخته‌اند و برای مدت زیادی بخشی از ذهن مرا به خود مشغول کرده‌اند. به این ترتیب، هر یک از آنها ابژه‌ای بوده است که من برای دوره قابل توجهی از آنها استفاده کرده‌ام و بسیار آنها را تحسین می‌کنم که توانستند به چنین اکتشافات و صورت‌بندی‌هایی برسند. اما همچنان من و بسیاری از ما به تفکر معماگونه وینیکات بازمی‌گردیم که اغلب ما را به کاوش عمیق وامی‌دارد.

این کتاب شامل مجموعه‌ای از مقالات در راستای تلاش برای کاوش و درک «استفاده از ابژه» است. از آنجا که چنین موضوعی مستعد تفسیر و توضیح است، هر مقاله با دیدگاه فردی و حتی گاه سلیقه‌ای نویسنده درباره این سؤال آغاز می‌شود.

من از ابتدا متوجه شدم که سؤال درباره استفاده از ابژه و - مضمون وسیع‌تر استفاده از دیگران - موضوعی است که باید آن را بسیار کاوش کرد و معانی بسیاری برای آن

وجود دارد. پیش از شروع نگارش فصل خودم تصویری کلی از آن داشتم، اما می دانستم که با یک مقاله نمی شود به طور مفید و جامع به این موضوع پرداخت که افراد چطور هم از ابژه های بیرونی شان و هم از افراد دیگر زندگی شان استفاده می کنند، یا چطور با ابژه های درونی ای که بخشی از ساختار روانی شان است ارتباط می گیرند. من متوجه شدم که استفاده از ابژه ها هم یک پدیده طبیعی و هم نشانگری برای نوعی مشکل شخصی و یا حتی آسیب شناسی روانی است که من آن را در کار بالینی تجربه کرده ام. این طبیعی است که افراد ابژه های درونی ای داشته باشند که بسیار به آنها بها می دهند و به جنبه هایی از زندگی شان به گونه ای معنا می دهند که به شکل دیگری نمی توانستند آن را تجربه کنند. اما این زمانی مشکل زا می شود که افراد تقریباً فقط درون دیگرانی زندگی می کنند که دنیای درونی آنها را شکل می دهند و اغلب به این احساس می انجامد که نمی توانند خوشحال باشند مگر اینکه ابژه های درونی شان تغییر کنند. در موقعیت بالینی، آنها اغلب با این هدف وارد درمان می شوند که دیگری را تغییر دهند و یا بدون اینکه چنین حرفی بزنند، جوری رفتار می کنند که گویی این تنها هدف شان است.

من پس از صورت بندی این مسئله از همکارانی کمک گرفتم که فکر می کردم به طور ویژه علاقه مند و باکفایت هستند تا در این زمینه با من به کاوش بپردازند. در نهایت این به شکل گیری مجموعه یک ساله ای از همایش ها ختم شد که به تبادلات ثمربخشی انجامید. فصول این کتاب به طور مستقیم از این سخنرانی ها استخراج شده و ضمن بحث با گروه همکاران مان بازنویسی شده است.

من در فصل ۱ به بیمارانی می پردازم که چیزهایی درباره این مفهوم از آنها آموختم و در انتها به بیماری می پردازم که رشدش باعث شد بتواند زندگی درون ابژه های بد را ترک کند. جیمز پولاتون در فصل ۲ سؤالی بنیادی درباره سازمان دهی روانی می پرسد: «دیگری در زندگی درونی ما چه نقشی دارد؟». کارل بگینی در فصل ۳ به فرایند غالباً دردناک دیدن رؤیای ابژه های درونی حین درمان، یافتن مجدد آنها و سوگواری برای ابژه های از دست رفته می پردازد. کارولین سهون در فصل ۴ به سایه های دنیای ابژه درونی می پردازد و نانسی ال. باکالار در فصل ۵ به روانکاوی از منظر «خویشتن

روانکاو به مثابه ابژه‌ای برای بیمار» نگاه می‌کند. فصل ۶ و ۷ هر کدام روی مسائل متفاوتی که پیش از این گفته شد تمرکز می‌کنند. ران بی. آویرام در فصل ۶ به کاوش مفهومی می‌پردازد که به عنوان «ابژه گروهی که در ما سکنا می‌گزیند» تعریف شده است. فصل ۷ از خوان توپرت اوکلاندر از همه نظری‌تر است زیرا او تاریخچه ایده‌های روانکاوانه درباره طبیعت اجتماعی گونه انسان را دنبال می‌کند. در نهایت، فصل ۸ از جیل سویج شارف که به نتیجه‌گیری می‌انجامد، از همه شخصی‌تر است. بحث او گستره وسیعی را شامل می‌شود، از شرح تجربه‌اش با بیماران گرفته تا این مسئله که او، در مقام همکار و همسر من، در حال نگارش متنی درباره مفهوم نهایتاً شخصی ابژه درونی در خویشتن و دیگری است.

از بین تمام این نقطه‌نظرات، امید من آن است که این مجموعه پژوهشی بتواند حوزه‌ای را پوشش دهد که پیش از این در گفتمان روانکاوانه مورد غفلت واقع شده بود. بدین طریق، ما اغلب با زندگی درون ابژه‌های روانکاوانه - همان‌گونه که همه درمانگران روانکاوانه این کار را انجام می‌دهند - می‌توانیم به شکلی ظریف و رشددهنده از آنها استفاده کنیم تا بتوانیم از نو کار خویش و همچنین خودمان را درک کنیم.

۱ زندگی درون ابژه

دیوید ای. شارف

من برای بررسی بیمارانی که زندگی هیجانی‌شان را به گونه‌ای می‌گذرانند که آن را «زندگی درون ابژه‌ها» می‌نامم، شروع به مطالعه مجدد مقاله وینیکات (۱۹۷۱) از بازی کردن و واقعیت، «استفاده از ابژه و ارتباط از طریق همانندسازی‌ها» کردم. این مقاله آسانی نیست زیرا او می‌گوید ارتباط با ابژه تقدم دارد و هنگامی آغاز می‌شود که نوزاد در یک وضعیت ادغام‌شده با مادر قرار دارد. سپس از طریق تخریب ابژه و در عین حال زنده ماندن ابژه با وجود مجموعه اعمال تخریب‌زایی که او را نشانه گرفته‌اند، فرد دیگر برای نوزاد واقعیت پیدا می‌کند. سپس نوزاد می‌تواند در مجموعه‌ای از روابط واقعی بین دو سوژه از ابژه استفاده کند. وینیکات به این نحو تخریب را در رأس رشد ظرفیتی برای شکل‌گیری روابط عاطفی بین دو فرد می‌داند که هرکدام از آنها زندگی درونی مستقلی برای خودش دارد و از طریق چیزی که او آن را *پتانسیل* یا *فضای انتقالی*^۱ از طریق استفاده از پدیده *انتقالی* می‌دانست، با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. بنابراین تخریب ابژه ادغام‌شده^۲ در مرکز فرضیه او مبنی بر یک توالی رشدی در ارتباط دوطرفه قرار دارد. رشد ظرفیت استفاده از ابژه در رأس روندی رسشی قرار دارد که با ظرفیت فرد برای ارتباط با فرد دیگر مرتبط است، چیزی که وینیکات آن را *ظرفیت مراقبت و توجه*^۳ می‌نامید و معادل با موضع افسرده‌وار^۴ از دیدگاه ملانی کلاین است.

1. Transitional space

2. Merged object

3. Capacity for concern

به معنای ظرفیت نوزاد برای مراقبت و توجه یا احساس گناه درباره تأثیر رفتار خود بر دیگران و به‌طور خاص مراقب کودک است. وینیکات آن را به‌عنوان یک مرحله مهم در رشد عاطفی کودکان و توانایی تشکیل روابط سالم برای در نظر گرفتن احساسات دیگران به‌جای نیازهای خود، تلقی می‌کرد [م].

4. depressive position

من هنگام اندیشیدن دربارهٔ ایدهٔ «استفاده از ابژه» متوجه شدم که چیز دیگری مد نظر است، چیزی که به بسط دادن بخشی از پارادایم وینیکات انجامید. من می‌خواهم به کاوش شیوه‌ای پردازم که بیمار من و به‌طور عام مردم از ایدهٔ فرد دیگری برای رسیدن به مقاصد خودشان استفاده می‌کنند. البته تمام افراد سالم و بیمار این کار را انجام می‌دهند اما برخی از بیمارانی که نزد ما می‌آیند، با مکانیزم روانی خاصی از تصویر فرد دیگر به‌مثابهٔ جانشینی همیشگی برای داشتن احساس یک زندگی درونی برای خودشان استفاده می‌کنند.

این ایده سال‌ها پیش در تجربه با بیماری به ذهنم خطور کرد که به نظر می‌رسید تنها هنگام صحبت دربارهٔ همسرش احساس زنده بودن می‌کند. همسر او زن ثروتمندی بود که ثروتش به ارث رسیده بود و ثمرهٔ تلاش او یا شوهرش نبود و زندگی افراط‌گرایانه‌ای داشت. او به طرز خستگی‌ناپذیری خرید می‌کرد و بیش از حد پول خرج می‌کرد. او این مسئله که آیا شوهرش با او مخالفت نمی‌کند، همان‌طور که پدرش پیش از این با او مخالفت نمی‌کرد را به‌عنوان نشانه‌ای از این می‌دانست که همسرش او را دوست دارد و از او تبعیت می‌کند یا خیر.

دقت کنید که من این فرد را به‌طور عمد به صحبت کردن دربارهٔ همسرش به شما معرفی کردم. من او را می‌کنم صدا می‌کنم زیرا به اسم کودک انگارانه‌ای که خانواده‌اش او را با آن صدا می‌کردند، شباهت دارد. کاری که او با دقت انجام می‌داد، این بود که از همسرش صحبت می‌کرد. او فقط دربارهٔ همسرش صحبت می‌کرد. این بدترین چیز ممکن بود. من تنها با تمرکز روی چیزهایی که همسرش از او می‌خواست و مشقت‌هایی که همسرش برایش ایجاد می‌کرد، می‌توانستم او را به صحبت دربارهٔ خودش و دارم. او به من توضیح داد، در واقع او نزد من گلايه کرد که همسرش اجناسی می‌خرد، از آنها خسته می‌شود و از او می‌خواهد که آن را دوباره با کسری از قیمت اصلی برایش بفروشد. علیرغم اینکه او می‌توانست آنها را با قیمتی به‌طور تقریبی نصف قیمت اصلی بفروشد، هزینهٔ حاصل از این فروش‌های مجدد به‌قدری زیاد بود که برای تأمین هزینه‌های سبک زندگی کنونی آنها ضروری بود و در غیر این صورت اعتبار بانکی خانواده چنین اجازه‌ای به آنها نمی‌داد. می‌کنی از خریدن و خرج کردن و

دوباره خریدن و خرج کردن او خشمگین بود. او تمام مدت در این باره صحبت می کرد. او باید ترتیبی می داد تا اجناس را بازگرداند و یا دوباره بفروشد، با فروشگاه ها تماس می گرفت تا میزان اعتبارشان را مدیریت کند (زیرا برای خرید چیزهای بیشتر نیز به آنها نیاز داشتند) و تلاش می کرد مانع همسرش شود زیرا مادرزنش مدام به او فشار می آورد تا هزینه های سرسام آور همسرش را مدیریت کند. او همچنین می بایست تجارت خانوادگی را برای جمعی از سه دختر و یک پسر نالایق می گرداند، تجارتی که از پدرزن بیمارش به ارث رسیده بود و همگی به آن متکی بودند.

همسر میکی نیز تحت روان درمانی بود اما گلايه می کرد که روان درمانی فشار آزاردهنده ای برای کاوش زندگی اش به او وارد می کند. از آنجایی که من و درمانگر او اجازه صحبت با یکدیگر را داشتیم، درمانگر او توانست تصدیق کند که توصیفات میکی از زندگی همسرش و شکایت های دائمی همسر میکی از محدودیت هایی که او برایش ایجاد می کرد، با چیزی که میکی تعریف می کرد، هم خوانی داشت. با وجودی که می دانستم روان درمانگر او سخت تلاش می کند تا کوچک ترین فشاری در جریان خودکاو به او وارد نکند، تنها فشار ناشی از تحت روان درمانی بودن و درخواست از او برای نگاه کردن به رفتارهای خودش و سبک کلی زندگی اش فراتر از تحمل او بود. او خیلی زود نسبت به امید ادامه دادن روان درمانی دل زده شد و احساس کرد که کار من با میکی تهدیدی مبنی بر از بین رفتن تسلیم میکی در برابر خواسته های او است. او به میکی فشار آورد تا روان درمانی را قطع کند. میکی به من گفت: «من اینجا آمدن را دوست دارم. احساس می کنم تو تنها کسی هستی که می توانم درباره زندگی ای که پیش می برم، با او صحبت کنم. ولی مجبورم روان درمانی را قطع کنم زیرا اگر این کار را نکنم، همه چیز در زندگی ام فرو خواهد پاشید». بنابراین او تسلیم فشار همسرش شد و روان درمانی را متوقف کرد.

در میانه درمان میکی این مسئله به ذهنم خطور کرد که او در ذهن خود، هیچ زندگی مستقلی ندارد. تنها راه او برای اینکه احساس زنده بودن کند، این بود که درون همسرش زندگی کند. ابژه درونی همسرش به مثابه جانشینی برای حس خویشتن (هویت) او عمل می کرد. او به طور استعاری و ناهشیار درون همسرش زندگی می کرد.

من این مسئله را این گونه برای خودم صورت‌بندی کردم: «او درون ابژه‌اش زندگی می‌کرد». این به گونه‌ای بود که او جدا از افکارش دربارهٔ همسرش، هیچ زندگی‌ای نداشت.

صورت‌بندی من از مشکل میکی از انتقال مقابل خودم نیز سرچشمه می‌گرفت. من به تدریج متوجه شدم که وقتی کنار او هستم، میل وافر به آن دارم که او جدا از شکایت دربارهٔ همسرش «زندگی‌ای برای خودش داشته باشد». این صورت‌بندی خام من ناشی از میل وافر برای این بود که او یک خویشتن تشکیل دهد، ظرفیتی مردانه برای روبه‌رو شدن با همسرش شکل دهد و در واقع با خودش روبه‌رو شود. انتقال متقابل من راهنمای اولیه‌ام برای شناسایی جزئیاتی بود که به نظر می‌رسید در دنیای درونی او وجود ندارند.

هنگامی که این ایده را برای خودم صورت‌بندی کردم که میکی درون ابژه زندگی می‌کند، متوجه شدم همه تا حدودی این کار را انجام می‌دهیم. افرادی که برای ما مهم هستند، تعیین می‌کنند ما کیستیم. کشمکش‌های ما با آنها در واقع کشمکش درون خودمان هستند که در رابطه با مهم‌ترین افراد زندگی‌مان رخ می‌دهند. همه ما تا حد زیادی درون ابژه‌هایمان زندگی می‌کنیم.

این صورت‌بندی جفتی با مدل ادیپی یک مشکل مشابه، چه تفاوتی دارد؟ دختر سه ساله‌ای که با مادرش رابطه به مراتب محبت‌آمیزی داشت، به او گفت: «تو مامان بدی هستی». مادرش پرسید: «چه کسی بد نیست؟». دختر گفت: «بابا، بابای خوبی است». از آنجایی که پیش از این به‌طور کلی رابطه خوبی بین او و مادرش برقرار بوده، او در مواجهه با چالش رشدی‌اش از طریق صورت‌بندی مدل ادیپال زندگی با یک ابژه بد، ابژه آرمانی شده^۱ را دوپاره^۲ کرده است. همه ما با این صورت‌بندی روانی آشنا هستیم اما اینجا منظور من آن است که این به الگوی مشابهی در بیماران (و افراد دیگر) که با چنین صورت‌بندی‌ای زندگی می‌کنند، می‌انجامد. این افراد نمی‌توانند پدر یا مادرشان را ببخشند و زندگی‌شان را با شکایت از آنها و یا آرمانی‌سازی آنها می‌گذرانند.

1. Idealized object

2. split

آنچه گفته شد، با صورت‌بندی وینیکات از این موقعیت تفاوت بسیار زیادی دارد. او ظرفیت تخریب خلاق ابژه با هدف قابلیت خلق یک ابژه جدید را شروعی برای دوطرفه شدن رابطه می‌داند. او در این مقاله بیان می‌کند که ابژه پیش از آنکه نوزاد آن را خلق کند، وجود داشته است اما مادر نباید احساس نوزاد مبنی بر این که خود نوزاد ابژه جدید را خلق کرده، به چالش بکشد. عمل خلاق که در تخریب خلاق ریشه دارد، فضایی برای کشف دنیای واقعی روابط باز می‌کند. میکی باید توانایی آن را می‌داشت که تصویر همسر خودمحورش به مثابه قادر مطلق را تخریب کند و فضا را برای خودش باز کند تا بتواند ذهنی با کارکرد مستقل داشته باشد. او طاقت آن را نداشت که عمل تخریب را انجام دهد. مشکل این نبود که همسرش از اجازه دادن برای مستقل شدن او امتناع می‌کند، گرچه تلاش می‌کرد مانع او شود. بلکه مشکل ممانعت به عمل آوردن او/از خودش برای به چالش کشیدن همسرش و پذیرفتن ریسک از دست دادن او در تلاش برای جدا ساختن رشد خودش از او بود. این چیزی بود که او نمی‌توانست با آن مواجه شود.

ما امید داریم که فرزندانمان در فرایند طبیعی رشد تصویر ما را به مثابه قادر مطلق و تنها سازندگان جهان‌شان تخریب کنند و لذا بتوانند همین‌طور که رشد می‌کنند، با هر یک از ما روابط جدیدی شکل دهند و ظرفیتی برای ارتباط با دیگران به شکل بدهستان دوطرفه ایجاد کنند. ما امید داریم که آنها فقط به زندگی درون افراد دیگر به مثابه ابژه‌های درونی روی نیاورند.

بنابراین فرایند انجام این عمل به شکلی فراتر از توصیفات مبهم وینیکات، چگونه صورت می‌گیرد؟ و همچنین، آسیب‌شناسی روانی ناشی از شکست در انجام این تکلیف رشدی چیست؟

درک مفهوم پیوند^۱ به شکلی که پیچون ریور آن را صورت‌بندی کرده، اندیشیدن درباره این روند را تسهیل می‌کند (شارف، لوسو و ستون؛ لوسو، دستون و شارف، ۲۰۱۷). به‌طور مفهومی پیوند به مثابه ساختاری بیرونی شده در فضای بین دو فرد یا بین اعضای یک گروه ایجاد می‌شود. سازمان‌دهی آن از طریق تعامل این افراد شکل